



جریان‌های فکری مدرن و باورهای الهیاتی/رابطه معنادار الهیات و تجدد

سفیدخوش گفت: کتاب ریشه‌های الهیاتی مدرنیته نشان می‌دهد که چگونه جریان‌های فکری مدرن از باورهای الهیاتی نیرویی برای برسازی نظام‌هایشان اخذ کردند و چگونه نظام‌های الهیاتی نوینی را رقم زدند.

سفیدخوش گفت: کتاب ریشه‌های الهیاتی مدرنیته نشان می‌دهد که چگونه جریان‌های فکری مدرن از باورهای الهیاتی نیرویی برای برسازی نظام‌هایشان اخذ کردند و چگونه نظام‌های الهیاتی نوینی را رقم زدند.

به گزارش خبرنگار مهر، کتاب «ریشه‌های الهیاتی مدرنیته» نوشته ی مایکل آلن گیلسپی با ترجمه زانیار ابراهیمی و به همت انتشارات پگاه روزگار نو به تازگی منتشر شده است. نویسنده در این کتاب به دنبال ارائه روایتی دقیق از روند تحولات فکری زمینه ساز مدرنیته است. برخلاف روایت‌های رسمی مدرنیته، گیلسپی بر آن است که نقش دین و الهیات را در شکل‌گیری ایده مدرنیته اثبات کند.

نشست هفتگی شهر کتاب سه شنبه پانزدهم مرداد به نقد و بررسی این کتاب اختصاص داشت و با حضور احمدعلی حیدری، میثم سفیدخوش و مترجم اثر در مرکز فرهنگی شهر کتاب برگزار شد.

در ابتدای این نشست، غلامرضا خاکی، گفت: ما در جایگاه کشوری که دارای زیرساختی دینی و سنتی است، بیش از صد سال است که با چالش رویارویی با جهان مدرن و دستاوردهای آن روبه روییم. این چالش متفکران ما را در چندین نسل با پرسش‌هایی بسیار جدی از قبیل چیستی نشانه‌های جهان مدرن، چگونگی جامعه مدرن، نسبت ما با جامعه مدرن و پست مدرن، امکان تخطی از مسیری که غرب طی چندین قرن به سوی مدرنیته طی کرد و میان بر رفتن به سمت پست مدرن، نسبت میان مدرنیته و مدرنیزاسیون، وجود خاستگاه دینی برای مدرنیته مواجه کرده است که نمود واضح آنها را در بحث مشروطه می‌بینیم.

وی ادامه داد: در این کتاب، مترجم در مقدمه بسیار زیبایی که مطرح کرده است، دو دیدگاه در مورد ریشه مدرنیته بیان کرده است. یکی دیدگاه سکولاریزاسیون و دیگری دیدگاه گنوسی. دیدگاه نخست بر آن است که ساختارهای فکری و زیرساخت‌های مفهومی مدرنیته از فضای دینی و روحانی است. پس، به وجود منشأ الهیاتی برای جهان مدرن قائل است. دیدگاه دوم، جهان مدرن را نوعی عبور از دوران استیلای مسیحیت می‌داند. در نهایت، این دو دیدگاه در این نکته مشترک اند که جهان مدرن جهانی نو است.

مقدمه ای بر «مشروعیت دوران جدید»

زانیار ابراهیمی، مترجم، در مورد انگیزه ی ترجمه کتاب «ریشه‌های الهیاتی مدرنیته» اظهار داشت: پیش از این کتاب «معنا در تاریخ» لوویت را ترجمه کرده بودم و ترجمه کتاب «مشروعیت دوران جدید» هانس بلومبرگ را در نظر داشتم، اما بعد از چندین بار خواندن کتاب بلومبرگ به نظرم رسید، احتمالاً خواننده فارسی زبان برای فهم آن آماده نیست. از این رو، کتاب حاضر را از میان منابع انگلیسی انتخاب کردم تا مقدمه ای برای اثر بلومبرگ باشد.

وی در ادامه کتاب حاضر را در سطح اندیشگانی، استعاره‌ای و اسطوره‌ای، تاریخی، قابل بحث دانست و اظهار کرد: در سطح اندیشگانی باید گفت که دوران مدرن سراپا تازه ظهور می‌کند و با هیچ چیزی پیوندی ندارد. مخالفان مدرنیته با این تعریف موافق نیستند. برای نمونه تاریخ‌گرایان استدلال می‌کنند که هر دوران و اندیشه‌ای لاجرم در بافتاری زمانی - مکانی است و دوران مدرن نیز نمی‌تواند ادعای بیرون آمدن از بافتار و ظهور مستقل کند. افرادی چون لوویت یا بلومبرگ یا گیلسپی این کتاب، بر این باورند که داعیه تازگی و نفی ریشه‌های دوران مدرن داعیه‌ای غیرواقعی است. پس، کتاب‌هایی از این دست برای یادآوری این ریشه‌ها تألیف شده‌اند.

وی ادامه داد: در سطح استعاره‌ای و اسطوره‌ای، کارل لوویت در «معنا در تاریخ» می‌گوید دوران مدرن دوران حرامزاده‌ای است که از پیوند نامشروع وحی و عقل (وحی یهودی و عقل یونانی) پدید آمده است. نامشروع بودن دوران مدرن در این گفته بسیار مهم است. بلومبرگ در پاسخ به این سخن عنوان کتابش را «دوران مشروع مدرن» می‌گذارد و با بیانی اسطوره‌ای با این سخن مخالفت می‌کند. طبق اسطوره، زئوس به پرومته می‌گوید به هر یک از موجودات جهان سلاحی بده. پرومته این کار را انجام می‌دهد و در پایان به یاد می‌آورد که به انسان چیزی نداده است. از این رو، نور و

روشنی را از خدایان به می دزد و به انسان می دهد. نکته ای که بلومبرگ از این اسطوره برمی گیرد این است که سلاح هایی که پرومته در دست داشت، شایسته حیوان و انسان بودند. اما پرومته سلاح خدایان را به انسان ها می دهد. پس، انسان به خدا تبدیل می شود. گیلسپی در مخالفت با بلومبرگ شرحی از اسطوره ی ادیپ می دهد، مبنی بر اینکه ادیپ پدرش را به قتل می رساند و با مادرش ازدواج می کند. آنگاه مدام از مادرش می پرسد که من از کجا آمده ام. این «من از کجا آمده ام؟» همان جست و جوی ریشه های الهیاتی است. گیلسپی با استفاده از این اسطوره این طور می رساند که دوران مدرن پدرش را از بین برده است. پس، موافقان و مخالفان ریشه های الهیاتی، هر دو، برای توجیه خود از اسطوره بهره می گیرند.

ابراهیمی در ادامه گفت: علت این همه ارجاع به ریشه ها این است که اینان باور دارند دوران مدرن در سطح اندیشگانی با سوژه ای آغاز شده که تاریخ و ریشه ها را انکار می کرد. چنان که سوژه ی رنه دکارت می خواست از بافتار بیرون بزند، بر فراز طبیعت و زمان بایستد و با رد پیوند با هرگونه ریشه یا تاریخی، اعلام استقلال کند. این همان نقطه ای است که کارل لوویت و گیلسپی به آن حمله می کنند، اما هانس بلومبرگ، می گوید باینکه داعیه ی غیرتاریخی بودن مدرن غیرواقعی است، اگر تاریخی گرایان به نقدشان پایبند باشند باید این نقد را تا منتهای منطقی آن پیش ببرند و شرایط تاریخی ای را بکاوند که در آن چنین مدعایی طرح شده است. به بیان دیگر، تاریخی گرایان استدلال می کردند که دوران مدرن به سبب داعیه ی غیرتاریخی بودنش باید انکار شود. اما بلومبرگ برآن است که به جای انکار، باید ریشه های این دوره را پیدا کنیم.

وی در پایان گفت: سطح تاریخی این بحث واقعی تر است. چراکه در دوران مدرن ضروری از جمله دوران ترور انقلاب کبیر، هیتلر، ایتالیای موسلینی، کمونیسم شوروی و اتفاقاتی از این دست روی می دهد و نشان می دهند که دوران مدرن جایی به خطا رفته است. درواقع، این ضرور عامل تاریخی درگرفتن چنین بحث هایی هستند.

زمینه ضرور مدرنیته

احمدعلی حیدری، استاد دانشگاه علامه طباطبایی، قائم مقام انجمن میان فرهنگی، ضمن تأکید بر اهمیت فراوان این کتاب برای این دوره تاریخی ما، درباره ضرور دنیای مدرن گفت: شاید درگیری های منطقه خاورمیانه و فاجعه برج های مرکز تجارت جهانی هم از این ضرور باشند. منتها، لازم است از منطقی عمیق تر به زمینه ی شکل گیری این ضرور بنگریم. گیلسپی برای یافتن مبادی و بستر این ضرور می کوشد و تناقضی را در مدرنیته شناسایی می کند که عبور از آن بسیار دشوار است و تلاش برای رهایی از آن چنین ضروری را در این تاریخ چندین صدساله رقم می زند.

وی ادامه داد: این پارادوکس عبارت است از اینکه انسان دوره جدید در وضعیت ایمنت (immanent) به سر می برد؛ یعنی پیوند و تعلق خودش را به مبادی استعلایی تا حدود زیادی انکار می کند، اما سر این انکار جدیت لازم را ندارد و هرچند یک بار برای پوشاندن و جبران ضعفی که در حوزه ی مسائل شناخت شناسی یا هستی شناسی دارد، دوباره دست توسل به دامن مؤلفه ها و عناصر مابعدالطبیعه و تتولوژیک دراز می کند. این انسان توجه ندارد که در جایگاه موجودی که در عالم ایمنت به سر می برد و قرار است نسبت های خودش را به عالم تتولوژیک قرون وسطی نفی کند، دیگر نباید از این مؤلفه ها استفاده کند. پس، تخطی می کند و با استفاده از این عناصر می کوشد صفات و ویژگی های الوهیت را به خودش نسبت دهد. ولی باز از آنجاکه توانایی لازم را برای تحمل این مؤلفه ها ندارد، دچار تعارضاتی می شود که خودش را در ضرور جهان مدرن نشان می دهند. به بیان دیگر، ناتوانی بشر دوره ی مدرنیته از نجات دادن خودش از مبانی و پایه های اندیشه ی تتولوژی و مسیحی، به صورت ضرور ظاهر می شود.

وی افزود: گیلسپی اشاره می کند که مواجهه ی بشر مدرن با نومیالیسم و تتولوژی دوران متأخر قرون وسطی در اشکال مختلفی ازجمله اومانیته در دوران مدرن، جریان رفورماسیون لوتری، جریان روشنگری، ظاهر می شود. با نگاهی به هایدگر، آنچه در مورد همه ی این جریان ها نقدکردنی است، همان تناقض و تعارض موجود در این جریان ها است. با بیانی هایدگری، بحث بر سر این است که در تمامی این رویکردها تعارضی وجود دارد که نتوانسته پاسخ مناسب خودش را بیابد. پس، گیلسپی بر این باور است که برای یافتن این تعارض باید نوعی از تخریب تاریخ دوران مدرنیته یا اومانیته را در غرب نشان دهیم و مادامی که بخواهیم در مرز میان استعلا و امر انضمامی حرکت کنیم و به تبعات و استلزامات هر رویکرد بی توجه باشیم، ضروری ازاین دست گریبان گیر می شود.

حیدری ادامه داد: به همین دلیل است که شاید هنوز دوره ی مدرن نتوانسته زبان و ادبیات خاص خودش را بیابد و فارغ از اینها حرف خودش را بیان کند. مترجم به این نکته اشاره کرد که چه مواعی باعث شده که ما هنوز از ترمینولوژی ای در فرهنگ مدرن استفاده کنیم که پایه های خودش را در اندیشه ی کلامی مسیحیت دارد و به این نکته توجه داد که دیر یا

زود مدرنیته ادبیات و زبان خاص خودش را پیدا خواهد کرد و شاید چیزهایی مانند رستگاری بشریت یا نظام های سیاسی مبتنی بر قانون که الآن در زبان و ادبیات دوره مدرن مشاهده می کنیم مبانی شان را از مسیحیت گرفته اند. به نظر می رسد که می توان شرایطی را تصور کرد که ترمینولوژی به تدریج خودش را از این اصطلاحات و مفاهیم رها کند. فکر می کنم یکی از نقادان شاخص و موفق مدرنیته، خود مارتین هایدگر است که برای یافتن زبانی میان نومیالیسم و راسیونالیسم می کوشد. او اسم این زبان را نشان صوری گذاشته است که به نظر می رسد باید به تدریج قوت و بسط یابد.

وی در مورد دستاورد این مسائل برای ایران اسلامی گفت: به اعتبار سنتی که در آن واقع شدیم، تفکر فقهاتی و ناظر بر اندیشه فقهی در فضای فکری مملکت ما بیش از سایر رویکردهای فرهنگی برجسته است. غلبه این تفکر در دهه های گذشته، تفکر فلسفی، کلامی، ادبی و تفسیری ما را تحت الشعاع قرار داده است. در جریان واریسی این شیوه ی تفکر می توانیم از دو رویکرد عمده سخن بگوییم: رویکرد اصولی و رویکرد اخباری. در طی چند دهه ی اخیر، منازعات میان این دو جریان در انحاء مختلفی از اختلاف نظر ظاهر شده است. مرتضی مطهری در کتاب «اسلام و مقتضیات زمان» از آقای بروجردی نقل می کند که ریشه های اخباری گری تا حدود زیادی در جریان آمپریسم و تفکر تجربی انگلیس و افرادی چون بیکن و هیوم قابل ردگیری است. او می گوید بروجردی حتی مشخصاً ملا امین استرآبادی را متأثر از این جریان تجربی می داند. حال، می توان پرسید که آیا می توان با تشدید دیالکتیکی مبادی شناخت شناسی جریان اصولی و اخباری در کشور، به سنتزی رسید که در ساحت مطالعات دینی یا دستاوردهای علمی مان حاصل ترکیب این دو جریان باشد؟

حیدری در ادامه ضمن بیان اینکه مؤلفه هایی از فلسفه ی اگزیستانس در فلسفه ی صدرالمآلهین یافت شده و درعین حال، توجه و تعلق منطقی و فلسفی فلسفه ی ابن سینا یا فلسفه ی مشایی به راسیونالیسم در اندیشه ی غرب پهلوی می زند، گفت: همچنین می توان به بررسی این امر مبادرت ورزید که آیا با تشدید دیالکتیک تفکر مشایی و تفکر وجودی صدرالمآلهین نمی توان زمینه هایی برای ورود به منازعه ی میان راسیونالیسم و نومیالیسم پیدا کرد؟ چرا که این تعارض در عالم غرب منجر به نوعی از پیشرفت شد که از نظر هانس بلومبرگ مطلقاً از مبادی تئولوژی مسیحیت فاصله می گیرد.

کنشگری خدایی: دخالت سرراست یا دخالت در قامت یک غایت ظاهراً منفعل

میثم سفیدخوش، نویسنده و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی، اظهار کرد: این کتاب پشتوانه نظری مهمی دارد، گرچه خود کتاب روند نظری محضی را پیش نمی برد و بیشتر روایت گونه و با استفاده از ترفندهای قدرتمند روایی، خواننده خودش را در سفری در رابطه مسأله خیز تجدد و الهیات همراه می کند، اما تظاهر مسئله مند دین در بخشی از تجددگرایی و تجددستیزی ایران معاصر باعث شده که ما رابطه ی تجدد و الهیات را در خانه ی پدری خودش هم نادیده بگیریم. در تجربه شخصی خودم هنگامی که نسبت اندیشه های فیلسوفان مدرن با الهیات را شرح می دهم با واکنش مخاطبان غرب گرا و غرب ستیز روبه رو می شوم. انگار این دو گروه هر کدام به دلیلی دوست ندارند که قبله آرمان هایشان یا دیار کفر و شر مورد نظرشان هیچ نسبتی جز نفی و انکار با دین و الهیات داشته باشد. انگار مدرنیته آمده تا مطلق دین و الهیات را نابود کند و ما را از شر یا خیر بزرگ تفکرات الهیاتی نجات دهد. این عجیب است که ما این رابطه را نادیده گرفتیم. این کتاب شاید بتواند آرام آرام کمک کند که توهم بزرگ شناختی ما از پدیده ی مدرنیته برطرف شود و به رابطه ی معنادار و البته پیچیده و پرفراز و نشیب الهیات و تجدد ژرف تر و و به دور از تصمیم های قبلی بیندیشیم.

وی در ادامه با اشاره به نسبت زندگی مدنی و الهیات گفت: معمولاً به دو شیوه کنشگری خدا و جهان الوهی را در زندگی مدنی شاهدیم: گاهی خدا یا خدایان و موجودات مربوط به جهان الوهی چونان فاعلی تصور شده اند که سرراست در زندگی مدنی و فردی آدمی دخالت می کنند و جریان امور را تحت تأثیر قرار می دهند. برای نمونه خدایانی که در ایلپاد هومر یا برخی اسطوره های ایرانی به تصویر کشیده شده اند از همین دست هستند. اما همان گونه که پایان حماسه ی ایلپاد نشان می دهد، کنشگری سرراست خدایان در زمین به تازگی ختم می شود. تروا و آخایی نابود می شوند، همه چیز از دست می رود و اندک بازماندگان باید تا ابد رنج ازدست رفتگان را به دوش کشند. درواقع، این تازگی شکست الگوی کنشگری خدایان برای به سامان کردن شهر است. رنج بزرگ این الگو این است که آدمیان خود را دست بسته تقدیر خدایان می دانند و از همین رو شکست و پیروزی را محصول فاعلیت خود نمی بینند. آنها باید راهی برای ترمیم رابطه انسان و خدا پیدا می کردند.

سفیدخوش در ادامه سخنانش گفت: به نظر می رسد در همان حین، تصویر دیگری از امر الهی و نسبت آن با شهر شکل می گیرد. در این تصویر، خدایان از مقام کنشگرانی که سرراست در زندگی انسانی مداخله می کنند به خداوندان

خواستنی و منفعل غایی دگرگون می شوند. به نظر من این الگوی مهمی از تعیین رابطه ی میان انسان و خداوند است. حالا این خدا دیگر فاعل نیست، بلکه غایت است. خدای ارسطو که محرک لا یتحرک (حرکت بخش بی حرکت) است تصویر نظری همین شکل از تأثیرگذاری امر الهی در زندگی آدمیان است. یعنی کنشگری او از نوع تأثیر غایت بر فاعل ها است. در این وضعیت دوم فاعلیت آدمی برجسته می شود ولی چون خدا غایت است فاعلیت آدمی رها و آزاد هم نیست زیرا فشار غایت بر فاعل کم نیست. رابطه ی انسان با خدا در قالب الگوی غایی هم مثل الگوی پیش بحران هایی پدید می آورد. مهم ترین بحران آن به نظر من ابهام در تفسیر مطابق با خدا بودن است زیرا خدا در قامت غایت با ما سراسر رابطه نمی گیرد. این ابهام جامعه انسانی را هم متأثر می کند.

وی ضمن برشمردن چندین تمثیل درباره ی کنشگری خداوند براساس الگوی خدای غایی اظهار داشت: الگوی دیگر تلاش برای از میان برداشتن هرگونه تأثیر و کنشگری خدا در زندگی انسانی است که به طرق گوناگون در این سه هزار سال بارها و بارها در دستورکار اندیشه ورزان قرار گرفته و طبیعتاً در سده های اخیر آشکارتر شده است و همین آشکارگی و رشد برخی را به این صرافت انداخته که گویی رکن مدرنیته ابطال امر الهی یا کارگری آن در زندگی مدنی است. ولی به باور من از سویی الهیات بسیار قدرتمندتر از آن است که از زمین کنش بیرون رود و از سوی دیگر هم مدرنیته متنوع تر از آن است که بشود با یک کلان روایت تکلیفش را تعیین کرد. هر چه آدمی بیشتر کوشیده خدا را از زندگی اش بیرون کند، بیشتر پنجه در پنجه اش انداخته است. به نظر می رسد کتاب ریشه های الهیاتی مدرنیته همین تعبیر اخیر را در فرض دارد و نشان می دهد که چگونه جریان های فکری مدرن از اومانیزم های سده چهاردهم تا فیلسوفان سده هفدهم در ارتباط متنوع و گاهی متعارض با نومیالیسم و رئالیسم سده سیزدهم از باورهای الهیاتی نیرویی برای برسازی نظام هایشان اخذ کردند و چگونه نظام های الهیاتی نوینی هم رقم زدند.

سفیدخوش تأکید کرد: نادیده گرفتن الهیات و نقش ممکن خداوند در زندگی انسانی، خطای بزرگی است. پیام کتاب این است که هر موضعی که نسبت به خداوند و الهیات کنش گری خداوند داشته باشیم، باز هم نادیده گرفتن این کنش گری روا نیست. اگر من بخواهم به تعبیر خودم از این رویکرد دفاع کنم، باید بگویم که تشکل الهیات و تشکل امر دینی در جامعه ی انسانی برآمده از گزینشی مقطعی نیست. این طور نیست که کسانی چیزهایی را تحت عنوان دین و الهیات به ما معرفی کرده باشند و مردمانی اینها را به کار گرفته باشند یا از آنها پرهیز کرده باشند و این پذیرش و ابطال هم خیرات و شروری را به باور آورده باشد و بتوان در مقطعی هم گفت که ما به چنین پیشنهادهایی توجه یا تمایلی نداریم و آن را کنار می گذاریم.

وی در ادامه توضیح داد: به نظر می رسد وقتی آدمی آرام آرام تصمیم گرفت در شهر زندگی کند و زندگی شهری را برای خودش برگزیند، تشکل نوعی الهیات گریزناپذیر شد. در واقع، زندگی در شهر و سامان دادن به زندگی شهری به معنای فراروی از حدود اولیه انسانی و تلاش برای برسازی یک وضع خوب آرمانی است. تا پای آرمان به میان می آید، پای خداوند به میان آمده است. این دو در موجود نبودن با هم اشتراک دارند. اگر در شرایط اولیه ای زندگی کنیم و براساس نیازهای اولیه مان زندگی کنیم، در وضعیت شهری نیستیم. در واقع، انسان در وضعیت شهری در جایگاه یا زمان - مکان ثابتی تجمع می کند و در آنجا فراغت فکر کردن در مورد وضع خوب (فرارفتن از وضع اولیه) را می یابد. به این اعتبار، تا در مورد امر خوب و آرمانی می اندیشید، در مورد چیزی فراتر از این انسان معمولی می اندیشید و این امر خوب آرمانی ناموجود تشکل الهیات را رقم می زند.

این استاد دانشگاه بیان کرد: به نظرم توجه به الهیات و تأثیر آن در جهان شهری باید در مدرنیته تقویت می شد که شده است، چون مدرنیته زندگی شهری را به منزله الگویی نهایی آرام آرام برای آدمی معرفی و آن را جهان شمول می کند. این بدان معنا نیست که مدرنیته همه جا برای خدای مسیحیت یا دین دیگری کف زده است یا همیشه یک رابطه ساده ایجابی با این امر آرمانی یا الهی برقرار کرده است. جریان های بسیار جدی مسیحیت ستیز نیز در مدرنیته هست. اما دست کم، امر الهی، بازسازی یک وضعیت آرمانی ناموجود، یک وضع خوب، یک جهان آخرت بی مشکل و بی شر، الگویی است که باید در مدرنیته پی گیری می شد. ولی فارغ از این تعبیر موسع از الهیات، افراد و جریان ها و دستگاه های متعدد الهیاتی در جهان مدرن شکل گرفته اند که در روند جهان مدرن بسیار تأثیرگذار بوده اند. طیف مهمی از اندیشه های عقل گرا، تجربه گرا، انسان گرا، اگزیستانسیالیست، رومانیست، سنت پدیدارشناسی، سنت تحلیل زبانی و مانند آن دغدغه الهیات و تأثیر آن در زندگی آدمی را در افکارشان متجلی کرده اند و پیامدهای آنها در پیشرفت های مدرن، جنگ ها و صلح ها، تأسیس ها و فروپاشی ها، استعمار و انقلاب ها و اصلاحات و بن بست ها و راه گشایی های مدرن جداً قابل پیگیری است.

در ادامه سخنرانان به نقد برخی موارد کتاب نظیر نامشخص بودن شرح گیلسپی از تاریخ و راهکار او در مقابل شرور پرداختند و در مورد اختلاف نظرهایی در گفته هایشان بحث کردند.